

وظائف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک نوین

(چگونه‌گی گذار جامعه‌ی تحت سلطه به سوسیالیسم)

☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆

پویان‌گیری

مقدمه

از آن جا که در زمینه‌ی چگونگی وظائف (سیاسی - مبارزاتی) پرولتاریا و اساسن نقش طبقه‌ی کارگر در انقلاب دموکراتیک نوین قبل از تسخیر قدرت سیاسی، چه در سطح جنبش کمونیستی جهانی و چه در جنبش نوین کمونیستی ایران به تفصیل سخن‌ها گفته شده یا به عبارت دیگر در عصر امپریالیسم، راه انقلاب دموکراتیک در جوامع تحت سلطه تا مرحله‌ی تسخیر قدرت سیاسی از سوی طبقه کارگر و دیگر زحمت‌کشان به‌طور کلی از طرف انقلابیون کبیری چون لنین، مائو، هوشی مین، چه گوارا و به‌طور مشخص در مورد انقلاب ایران، از سوی بنیان‌گذاران جنبش نوین کمونیستی ایران رفقا مسعود احمدزاده و امیرپرویز پویان برپایه‌ی تحلیل مشخص از شرایط مشخص جامعه‌ی ما به روشنی در آثار این رفقا به خصوص کتاب مبارزه‌ی مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک تصویر گشته و تاریخ مبارزاتی و پراتیک خلق‌های مبارز ایران و جهان تحت سلطه نیز بارها بر آن مهر تأیید زده است، لذا این نوشتار لزومی به شرح مجدد این بخش از وظائف پرولتاریا نمی‌بیند و تلاش دارد که به چگونگی وظائف وی در پس تسخیر قدرت سیاسی، بر پایه‌ی اصول و متون مارکسیستی - لنینیستی و همچنین استناد به تجربیات تاریخی در این زمینه، به دور از هرگونه خیال‌پردازی و تا آن جا که امکان واقعی آن وجود دارد، پردازد. پرواضح است که این وظائف تمام عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه را دربر می‌گیرد، یعنی جایی که یک انقلاب سیاسی با تداوم و گسترش دامنه‌ی خود، دگرگونی سیاسی را به دگرگونی اجتماعی تبدیل و یا به دیگر سخن انقلاب سیاسی را به انقلاب اجتماعی مبدل می‌سازد.

در رابطه با ارائه‌ی تحلیل مشخص از شرایط مشخص و تلفیق و تطابق آن با اصول عام مارکسیسم - لنینیسم که همواره برای کمونیست‌ها و طبقه‌ی کارگر در هر جامعه‌ی از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است، این پرسش ضروری‌ست که به واقع چه تحول یا دگرگونی‌های بنیادی و کیفی‌ئی طی سه‌ونیم دهه‌ی اخیر در جامعه‌ی ایران صورت گرفته‌اند که آن تحلیل‌ها و دست‌آورد‌های تئوریک را خدشه‌دار کرده باشد و آیا واقعن می‌توان گفت که تنها بر اثر مرور زمان، آن تحلیل‌ها و نظرات همخوانی خود را با شرایط حاکم بر جامعه‌ی ما از دست داده‌اند؟

علازغم گذشت بیش از ۴۵ سال از آن زمانی که رفقای ما با درک و نگرشی عمیقن کمونیستی اوضاع و احوال حاکم بر جامعه‌ی ایران را بر اساس آن تحلیل‌های دقیق و درخشان از ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه به دست آورده، به طرزی دایمانه توضیح داده، با عمل انقلابی خویش صحت آن نظرات و یگانگی حرف و عمل کمونیست‌های اصیل را نشان دادند و در نتیجه، بن بست نظری و عملی مستولی بر آن مقطع از تاریخ مبارزات انقلابی و رهائی‌بخش جامعه را شکستند و جنبش نوین کمونیستی را پی نهادند، هنوز هم در اساس و یا در واقع آنچه که شیرازه‌ی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی حاکم بر جامعه‌ی ما را شکل می‌بخشد، در واقع همان است که در قبل از قیام ۵۷ بوده است. بدین معنا که ما همچنان با سلطه‌ی امپریالیسم، مناسبات سرمایه‌داری، حاکمیت بورژوازی وابسته و رژیم ارتجاعی حامی آن با احتساب این اختلاف که این بار این رژیم در شکل و شمایل جمهوری اسلامی به صحنه آورده شده است، روبرو هستیم.

اتفاقن بررسی اوضاع و احوال حاکم بر جامعه‌ی ما از مقطع بعد از قیام تا زمان حال و حتا یک نگاه سطحی و کلی به این دوران حاکی از این است که تحت حاکمیت ننگین رژیم به غایت ارتجاعی و سرسپرده جمهوری اسلامی، توده‌های رنج کشیده‌ی ما در شرایطی بسیار اسفناک‌تر از گذشته به سر می‌برند و در بی‌حقوقی کامل هر روز بیش از پیش لگدمال می‌شوند. نیازهای سیستم سرمایه‌داری وابسته، در پس قیام باشکوه توده‌ها در بهمن ۵۷، لزوم گسترش زندان‌ها، شکنجه، اعدام، برقراری مجدد اختناق و سلب آزادی‌های دمکراتیک سیاسی، اجتماعی و حتا فردی از جمله بی‌حقوقی کامل زنان، تحمیل حجاب اجباری بر آنان و اجرای قوانین بربریت اسلامی تحت عنوان سیستم قضائی همچون قصاص و سنگسار و...، توسعه‌ی فقر و فلاکت، استثمار و غارت و چپاول دسترنج کارگران و زحمت‌کشان و منابع طبیعی کشور، عدم اجرای اصلاحات ارضی واقعی به نفع دهقانان، عدم حل مسئله‌ی ملی و یا حق تعیین سرنوشت خلق‌ها و سرکوب هرچه بیشتر آنان و... را یا به بار آورده و یا توسعه بخشیده است. بنابراین در موقعیت کنونی تأکید مجدد بر صحت، درستی و هم‌خوانی دیالکتیکی آن نظرات و تحلیل‌ها با شرایط حاکم بر جامعه‌ی ایران امری ست بی‌نهایت حائز اهمیت و هم‌چون همیشه، چراغ راه ما در سیاهی و تباهی جاری.

☆☆☆☆☆☆☆☆

در شرایط کنونی از لحاظ سیاسی - مبارزاتی با توجه به این که بختک اپورتونیسیم و رویونیسم بیش از هر زمان دیگر بر جنبش کمونیستی سایه افکنده و بسیارند احزاب، سازمان‌ها و افرادی که بدون توجه به شرایط همه‌جانبه‌ی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه‌ی ایران و نقش امپریالیسم در آن و بدون این که قادر به ارائه‌ی تحلیلی مشخص از اوضاع

مشخص جامعه‌ی ایران باشند، در حرف خواهان اجرای یک انقلاب سوسیالیستی بلافصل تمام عیارند، اما در عمل بیش از بورژواهایی بزرگ شده در قالب دروغین سوسیالیسم و کمونیسم نیستند، بیان مجدد این نکته ضروری است که با برقراری و تحکیم سلطه‌ی امپریالیسم در ایران و نابودی بورژوازی ملی، عملاً بخشی از وظائف انقلاب بورژوا-دموکراتیک از جمله حل مسئله‌ی ارضی و ملی به عهده‌ی طبقه‌ی کارگر می‌باشد. بدون حل این مسائل و بدون اتحاد با اقشار زحمتکش خُرده بورژوازی شهر و روستا، طبقه‌ی کارگر ایران قادر به رسیدن به خواست‌های خویش نخواهد بود. بنابراین، اقشار خُرده بورژوازی به ناچار در ساختار قدرت سیاسی-اقتصادی برآمده از انقلاب سهم خواهند بود و دولت نوین، نه دیکتاتوری انحصاری پرولتاریا که دیکتاتوری کارگران و زحمتکشان به رهبری طبقه‌ی کارگر خواهد بود و همین هژمونی طبقه‌ی کارگر به علاوه‌ی برنامه‌ی مشخص سیاسی-اقتصادی او به واقع عامل تضمین تداوم انقلاب و فرارویی آن به سوسیالیسم می‌باشد.

در همین راستا شایان ذکر است که اولاً بین جامعه‌ی دموکراتیک نوین و جامعه‌ی سوسیالیستی یک فاصله‌ی تاریخی به معنای آنچه که ماتریالیسم تاریخی به ما می‌آموزد، در کار نیست و این دو به طور ناگسستگی به هم مربوط و در هم آمیخته‌اند. دوماً از آن جا که انقلاب دموکراتیک نوین در ایران پروسه‌ای درازمدت را دربر می‌گیرد و در یک مبارزه‌ی مسلحانه‌ی توده‌ای طولانی به ثمر می‌رسد، بسیاری از این وظائف و سیاست‌های پرولتری (اعم از اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و حتا نظامی نظیر حل مسائل ملی و ارضی، تشکیل ارتش خلق، ایجاد حزب کمونیست، آموزش سیاسی، نظامی و فرهنگی توده‌ها و...) در مناطق آزادشده، قبل از تسخیر قدرت سیاسی در پایتخت، به اجرا درآمده و توده‌ها به عینه ثمرات و ره‌آوردهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی انقلاب را در زندگی خویش لمس کرده و به همین دلیل هم با هر چه که در توان دارند از این دست آوردها و گسترش و تعمیق آن‌ها در برابر دشمنان خود دفاع و مبارزه را تا پیروزی ادامه خواهند داد. به این ترتیب می‌توان گفت که انقلاب در مقطع تسخیر کامل قدرت سیاسی، پیشاپیش عملاً بخشی از وظائف خود را به انجام رسانده و تا اندازه‌ای- هر چند ناکافی- زمینه‌های مادی لازم را برای گذار جامعه به سوسیالیسم فراهم نموده است.

برنامه‌ی سیاسی - اقتصادی طبقه‌ی کارگر چیست و زوایای مختلف آن چه گونه است؟

از نظر سیاسی، پرولتاریا بایستی مُهر خود را بر رهبری این انقلاب بزند- که البته این کار مقدور نیست مگر با فراهم آمدن شرایط واقعی برای تشکیل حزب کمونیست و رشد و گسترش آن در روند پیشروی انقلاب که امکان برقراری ارتباط آزاد کمونیست‌ها با توده‌ها به طور کلی و با طبقه‌ی کارگر به طور اخص مُهیا می‌گردد-. شکل‌گیری فضای آزاد و ایجاد ارتباط ارگانیک و وسیع کمونیست‌ها با کارگران و توده‌های زحمت‌کش در مناطق آزادشده، به طرز

بی سابقه و به طور عینی مسئله‌ی سازماندهی‌ی حزبی و ضرورت آموزش سیاسی - نظامی آنان را در دستور کار قرار می‌دهد.

نکته‌ی مهم دیگری که در انقلاب دموکراتیک نوین بایستی به بار بنشیند مبحث آزادی و دموکراتیزه شدن جامعه است. آزادی کارگران و توده‌های زحمتکش شهری و روستائی از جمله صاحبان حرفه‌ها و مشاغل صنعتی، خدماتی و اداری، کسبه، فرهنگیان و دانشجویان از قید استعمار و استبداد، آزادی احزاب و به طور کلی تشکل صنفی و سیاسی، آزادی اندیشه، بیان، مطبوعات و ... خواست طبیعی و تاریخی آنان می‌باشد که بی تردید باید در انقلاب دموکراتیک برآورده شوند و مضافاً این که مسئله‌ی زنان و ظلم و تبعیضاتی که همواره در طی قرون و اعصار طبقاتی‌ی جامعه در حق آنان روا داشته شده، به خصوص در دوران معاصر که با پیدایش سیستم سرمایه‌داری، زنان نیز در مقیاسی وسیع به بازار کار و استثمار سرمایه‌داری کشانده شدند و لذا اکنون علاوه بر ستمی که جامعه‌ی طبقاتی‌ی مرد سالار پیوسته بر آن‌ها روا داشته و اعمال می‌نماید، آنان با مسئله‌ی ستم مضاعف نیز روبرو گشته‌اند و افزون بر این همه، در پی روی کار آمدن رژیم به غایت ارتجاعی‌ی جمهوری اسلامی در یکی از سیاه‌ترین ادوار تاریخی خود به سر می‌برند، بدون شک امری‌ست که در جامعه‌ی آینده نه تنها به شکل حقوقی یعنی تصریح در قانون اساسی نوین و قوانین مدنی، بلکه باید به طور عینی و عملی مرتفع گردد تا زنان به طور واقعی به حقوق انسانی و اجتماعی برابر با مردان دست یابند.

موضوع بسیار پُراهمیت دیگر، مسئله‌ی جدائی دین از سیاست و به عبارت دقیق‌تر جدائی دین از دولت و ارکان قدرت است. در ارتباط با این که چرا این موضوع از چنین اهمیتی برخوردار است، پیش و بیش از هرگونه تلاش در راستای ضرورت این امر تنها کافی‌ست به تجربه‌ی عینی و ملموس ۳۶ سال گذشته و روی کار آمدن رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی نگاه کنیم. از طرف دیگر تاریخ طبقاتی جوامع به عینه نشان داده است که هرگاه مقتضیات سیستم حاکم، بنا را بر دخالت دین و لذا "ارباب دین" در سیاست و دولت نموده است، چه شرایط وحشتناک و به مراتب اسفبارتری بر جوامع سایه افکنده است. دین به‌مثابه یکی از محصولات و فرآورده‌های افیونی جامعه‌ی طبقاتی با گذار جوامع انسانی بی‌طبقه به جامعه‌ی طبقاتی به وجود آمده و با نابودی آن از بین خواهد رفت. بنابراین قبل از این که شرایط برای محو آن از جامعه‌ی بشری با رشد و گسترش فهم و دانش انسان‌ها در بستر یک سیستم آموزشی رایگان علمی و منطبق با نیازهای اجتماع از یک سو و زوال طبقات از سوی دیگر مهیا گردد، می‌بایستی ابتدا از صحنه‌ی سیاسی و هرگونه دخالت در دولت منع و سپس به یک امر خصوصی تبدیل گردد تا این که در یک روند تاریخی همچون کابوسی به درازای تاریخ طبقاتی جامعه‌ی انسانی همگام با اضمحلال طبقات به پایان رسد.

برابری کامل و بی قید و شرط خلق‌های ساکن ایران در چارچوب نظام سیاسی و حقوقی برآمده از پی انقلاب دموکراتیک نوین امریست بسیار حیاتی و همانطور که لنین کبیر در مقاله‌ی طبقه‌ی کارگر و مسئله‌ی ملی (روزنامه‌ی "پراودا"، شماره‌ی 106، دهم ماه مه سال 1913) به درستی مطرح می‌کند: "برای این که ملل مختلف با صلح و صفا کنار هم بسر ببرند و یا (وقتی مناسب باشد) از هم جدا شوند و دولت‌های مختلف به وجود آورند، برای این کار دموکراتیسم کاملی که طبقه‌ی کارگر از آن دفاع می‌کند، ضروری‌ست. برای هیچ ملتی و برای هیچ زبانی حتا یک امتیاز هم نباید قائل شد! بدون کوچک‌ترین اجحاف و بدون کوچک‌ترین بی‌عدالتی نسبت به اقلیت ملی!..."، البته با این پیش فرض که هر یک از خلق‌های مبارز ایران ضمن دستیابی به حق تعیین سرنوشت خویش تا مرحله‌ی جدائی کامل در پس این انقلاب، خود با آزادی کامل به این نتیجه برسند که می‌خواهند در کنار خلق‌های دیگر ایران زندگی کنند و برای ایجاد جهانی نو که در آن دیگر نه از ستم ملی و منازعات ملی و قومی خبری باشد و نه به طور کلی از ستمگری انسان بر انسان، دوشادوش یکدیگر مبارزه نمایند.

سیمای سیاسی - اجتماعی جامعه‌ی نوین یا همان روبنای آن، به علت هنوز طبقاتی بودن آن جامعه، ضرورتاً حامل نوع دیگری از دموکراسی و آزادی‌ست که اساساً متفاوت از آزادی و دموکراسی در جامعه‌ای است که بورژوازی در آن قدرت سیاسی - اقتصادی را به دست دارد. همان‌طور که می‌دانیم، دموکراسی امریست تاریخی - طبقاتی. با پیدایش طبقات، به وجود آمده و با محو طبقات، از بین خواهد رفت. این امر در جامعه‌ی سرمایه‌داری به معنای دموکراسی برای اقلیت استثمارکننده‌ی جامعه و دیکتاتوری برای اکثریت استثمارشونده است. در حالی که دموکراسی نوین به مفهوم دموکراسی برای اکثریت جامعه یعنی کارگران و زحمت‌کشان و دیکتاتوری برای اقلیت استثمارگر خلع‌ید شده که در برابر پیشروی جامعه به سوی سوسیالیسم مقاومت می‌کند. موضوع آزادی نیز چنین است و "در واقع در جهان فقط آزادی مشخص و دموکراسی مشخص وجود دارد، نه آزادی مجرد و دموکراسی مجرد" (1). به قول مائو: "آنان که خواستار آزادی مجرد و دموکراسی مجردند، دموکراسی را به مثابه هدف می‌بینند، نه وسیله. گاهی چنین به نظر می‌رسد که دموکراسی هدف است، اما دموکراسی در واقع فقط نوعی وسیله است... دموکراسی در آخرین تحلیل به زیربنای اقتصادی خدمت می‌کند" (2).

بنابراین در مجموع می‌توان گفت که با خلع‌ید سیاسی - اقتصادی از بورژوازی وابسته و انجام بسیاری مسائل ریز و درشت دیگر در کنار برپائی اقتصادی نوین که عملاً تحت هدایت حزب و توسط شوراهای کارگری و دهقانی به پیش برده خواهد شد، طبقه‌ی کارگر و ستاد رزمنده‌ی او به همراه دیگر زحمت‌کشان قادر به برپائی دموکراسی نوینی خواهند شد که در تاریخ جامعه‌ی ما نمونه‌ای بی‌بدیل خواهد بود.

از لحاظ اقتصادی، اگر لغو مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و استقرار مناسبات نوین سوسیالیستی توسط پرولتاریا در یک انقلاب سوسیالیستی به مثابه شرطی اساسی برای تداوم انقلاب در راستای رشد نیروهای مولده و ایجاد دگرگونی های عمیق در همه ی عرصه های زندگی اجتماع و به وجود آوردن اقتصاد و فرهنگ سوسیالیستی می باشد، با در نظر گرفتن این نکته ی اساسی که در جوامع تحت سلطه شرایط برای لغو یکپارچه ی مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و به مالکیت اجتماعی در آوردن آن در همه ی عرصه های اقتصاد کشور به طور عینی موجود نیست، وظائف پرولتاریا در فردای انقلاب دموکراتیک نوین علاوه بر رهبری سیاسی، برپائی آنچنان اقتصادی است که با فراهم آوردن زمینه های مادی لازم، بتواند به سوسیالیسم گذر کند. در این خصوص، شک نیست که قطع سلطه ی سیاسی - نظامی امپریالیسم بایستی به قطع سلطه ی اقتصادی او بیانجامد، در غیر این صورت اساساً استراتژی رسیدن به سوسیالیسم زمینه ی مادی خود را از دست خواهد داد.

چرا شرایط برای لغو یکپارچه ی مالکیت خصوصی بر ابزار تولید در جامعه ی ما وجود ندارد؟

به طور طبیعی هر انقلابی می بایستی دربرگیرنده ی منافع طبقات و اقشار شرکت کننده در آن و پاسخ به خواست ها و منافع آنان باشد. انقلاب دموکراتیک نوین نیز از این قاعده مستثنا نمی باشد. در انقلاب دموکراتیک نوین ایران، طبقه ی کارگر و اقشار خُرده بورژوازی شهری و روستائی صف انقلاب را تشکیل می دهند. بنابراین، انقلاب طبیعتاً می باید به خواست ها و منافع این طبقه و اقشار فوق الذکر پاسخ مناسب داده، به طور واقعی آن ها را به انجام رساند.

حال ببینیم که خواسته های اساسی اقشار مختلف خُرده بورژوا به طور تاریخی و مشخصاً در انقلاب دموکراتیک نوین چه هستند. همان طور که در بالا به اختصار اشاره شد، حل مسائل ارضی و ملی - که هم سیاسی اند و هم اقتصادی - به طور طبیعی دو نمونه ی عمده از خواست های این اقشار می باشند و همچنین از وظائف مهم انقلابات بورژوا - دموکراتیک کلاسیک هستند که در سیر رشد تاریخی - طبیعی جوامع، می بایستی توسط بورژوازی ملی به انجام رسند. در عصر معاصر، با پیدایش امپریالیسم به مثابه بالاترین حد رشد سرمایه داری و تقسیم چندباره ی جهان بین چند کشور عمده ی امپریالیستی و تبدیل استعمار کهن به استعمارنو تحت تأثیر رشد و گسترش مبارزات انقلابی و آزادیبخش در مستعمرات و تغییر و تحولات سیاسی - اقتصادی در این کشورها، بسیاری از جوامع مستعمره به مرور ظاهراً مستقل، اما در واقع به صورت غیرمستقیم تحت سلطه ی امپریالیست ها قرار گرفتند و اقتصاد آن ها در نتیجه ی این سلطه و برطبق تقسیم کار جهانی، به جزئی ارگانیک از اقتصاد جهانی سرمایه داری تبدیل گشت. به همین دلیل، این جوامع از رشد تاریخی و طبیعی خود به خصوص رشد کافی و موزون نیروهای مولده و مناسبات تولیدی هماهنگ

با آن بازماندند و نظام سرمایه‌داری از بالا و عمدتاً با زور سازمان‌یافته (با استفاده از نیروهای وابسته و ارتش‌های بومی ساخته و پرداخته‌ی دست امپریالیست‌ها) به شکل موجودی ناقص الخلقه در این کشورها برقرار گردید که وظیفه‌ی حفظ و تحکیم آن نیز به عهده‌ی ارتش بومی و بورژوازی وابسته که آن‌ها نیز مخلوقات ددمنش و کریه المنظر این روند هستند، سپرده شد.

ناگفته نماند که در این پروسه‌ی به بند کشیدن جوامع به شیوه‌ی جدید، قبل از آن که بورژوازی ملی در این کشورها به آن درجه از رشد کمی و کیفی برسد که به همراه اقشار زحمت‌کش در تقابل با فئودالیسم قادر به انجام انقلاب بورژوا-دموکراتیک گردد، عمدتاً به نابودی کشیده شد و از حیات سیاسی-اقتصادی این جوامع رخت برپست. بدین سبب انجام این وظائف معوقه نیز ضرورتاً در یک انقلاب بورژوا-دموکراتیک نوین به عهده‌ی طبقه‌ی کارگر و به جزئی لاینفک از وظائف پرولتاریا در کشورهای تحت سلطه تبدیل گشت. با انجام این انقلاب، بی شک دهقانان به خُرده‌مالکین تبدیل خواهند شد و این به معنای گسترش تولید کالائی خُرد است که سرمایه‌داری بر پایه‌ی آن امکان مبارزه و احیاء می‌یابد. طبقه‌ی کارگر برای جلوگیری از این مسئله می‌بایستی کار را تا آن جا که امکان دارد به شیوه‌ی کمونیستی متحد کند و با استفاده از قدرت دولتی در بخش‌هایی از صنعت و کشاورزی که بر اثر سلب مالکیت از زمین‌داران و سرمایه‌داران بزرگ در اختیار دولت نوین قرار می‌گیرند، به صورت اشتراکی و در یک تولید بزرگ سازمان داده، اداره و توزیع نموده و درعین حال کنترل خود را بر بخش‌های غیردولتی و مختلط یا بهتر بگوئیم سرمایه‌دارانه‌ی اقتصاد اعمال نماید.

همان طور که قبلاً اشاره شد، ما سال‌هاست که در ایران طبقه‌ای به نام بورژوازی ملی نداریم و هر چه که هست بورژوازی وابسته است و این یعنی این که طبقه‌ی کارگر برای برپائی و رشد اقتصاد ملی تنها تکیه بر متحدین خود دارد، نه آن گونه که منتقدین ما مطرح می‌کنند که گویا هدف غائی ما ایجاد و رشد بورژوازی ملی است. چنان که قبلاً گفتیم ریشه و اساس سرمایه‌داری در تولید خُرد است و این درست است که تولید خُرد گرایش طبیعی‌اش به سوی رشد و در نهایت تبدیل شدن به تولید بزرگ و انبوه سرمایه‌داری است، اما نیایستی فراموش کرد که رهبری این جامعه در دست طبقه کارگر است و اساساً یکی از عمده‌ترین تفاوت‌های انقلاب‌های دموکراتیک نوین با انقلاب بورژوا-دموکراتیک در همین است و این روند تا هموار شدن کامل راه‌گذار به سوسیالیسم و برقراری آن، پیوسته تحت کنترل همه‌جانبه‌ی پرولتاریا قرار خواهد داشت. مضاف بر این، همان‌گونه که در دوران معاصر، ما برای به پیروزی رساندن یک انقلاب دموکراتیک‌نوین نیازی به بورژوازی ملی نداریم، طبعاً برای برپائی اقتصاد ملی نیز نیازی بدان نخواهیم داشت و تازه حتا در صورت این فرض هم که طبقه‌ی کارگر ایران به هر دلیل نتواند در انجام رسالت تاریخی خود (برقراری سوسیالیسم در ایران) موفق گردد، نه تنها نتیجه‌ی این روند به شکل‌گیری مجدد بورژوازی

ملی در جامعه‌ی ایران ختم نخواهد شد، بلکه به دلیل وجود امپریالیسم و سیستم جهانی آن، ما دوباره با بورژوازی وابسته و قدرت‌گیری سیاسی، اقتصادی و نظامی آن مواجه خواهیم شد. به هر حال آنچه که مسلم است اینست که در جامعه‌ی دموکراتیک نوین، ما شاهد چند شکل اساسی از اقتصاد اجتماعی خواهیم بود که عبارتند از: سرمایه‌داری دولتی (مختلط و دولتی)، تولید کالائی خُرد و سوسیالیسم که نیروهای اساسی آن نیز خُرده بورژوازی (به ویژه دهقانان) و پرولتاریا خواهند بود.

در این میان از آن جا که منافع و خواستگاه‌های استراتژیک طبقه‌ی کارگر به طور کیفی فراتر از آن چیزی است که اقشار نامبرده (خُرده بورژوازی) در پی آنند و بدین جهت که امر مبارزه‌ی طبقاتی و پیشبرد آن تا رسیدن به جامعه‌ی سوسیالیستی و گذر از آن در مقیاسی جهانی، پس از سرنگونی بورژوازی وابسته و تلاشی مناسبات امپریالیستی همچنان ادامه خواهد داشت، هژمونی طبقه‌ی کارگر در قدرت سیاسی برآمده از انقلاب و جهت‌گیری سوسیالیستی او نهایتاً تضاد منافع طبقه‌ی کارگر و اقشار خُرده بورژوازی (به خصوص دهقانان، صنعتگران و پیشه‌وران) را به یکی از تضادهای مهم جامعه تبدیل خواهد کرد، زیرا اولاً از یک سو خُرده بورژوازی خواهان حفظ مالکیت و تولید خُرده کالائی است و از سوی دیگر این تضاد، طبقه‌ی کارگر برای رسیدن به سوسیالیسم ناگزیر به نابودی مالکیت خصوصی و شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است، حتا در شکل خُرد آن، زیرا همان گونه که در بالا اشاره شد اساس و نطفه‌ی سرمایه‌داری کلان در تولید کوچک، خُرده مالکی و اقتصاد کالائی است.

ثانیاً به قول لنین: "سوسیالیسم یعنی محو طبقات. برای محو طبقات باید اولاً ملاکین و سرمایه‌داران را سرنگون ساخت. این بخش از وظیفه را ما انجام دادیم، ولی این فقط بخشی از وظیفه است و ضمناً دشوارترین آن هم نیست. ثانیاً برای محو طبقات باید فرق بین کارگر و دهقان را از بین بُرد و همه را به کارکن تبدیل نمود. ولی این کار را نمی‌توان فوراً انجام داد. این وظیفه‌ای است به مراتب دشوارتر و بالضروره طولانی. این مسئله‌ای است که آن را نمی‌توان با سرنگونی طبقه، اعم از این که هر طبقه‌ای باشد، حل کرد. آن را فقط از طریق تغییر سازمان تمامی اقتصاد اجتماعی و انتقال از اقتصاد کالائی خُرده و منفرد و مجزا به اقتصاد بزرگ اجتماعی می‌توان حل کرد..." (3) (تأکید از من است).

نکته‌ی دیگر این که، سیر مبارزه‌ی طبقاتی درون خلق یا به عبارت دقیق‌تر تضادهای درون خلق به قول مائو "در شرایط عادی آنتاگونیستی نیستند و باید آن‌ها را به شیوه‌ای دموکراتیک یعنی اقناع و تربیت که به معنای خودآموزی در درون خلق است و انتقاد و انتقاد از خود متد اساسی آن می‌باشد" (4)، همگام با توسعه و گسترش نیروهای مولده و مناسبات تولیدی نوین (شیوه‌ی تولید سوسیالیستی) در اقتصاد کشور حل نمود.

مطلب دیگری که در انتها به صورت خلاصه و در یک نگاه کلی، نیاز به طرح نظری آن می‌باشد این است که در زمینه‌ی مبادلات خارجی سیاسی، اقتصادی و غیره در پس انجام یک انقلاب سوسیالیستی و در پی تحکیم و گسترش آن پس از تسلط سیاسی طبقه‌ی کارگر، با توجه به این که امکان تبدیل شدن این انقلاب به یک قطب سوسیالیستی منطقه‌ای یا جهانی به طور بلقوه می‌تواند وجود داشته باشد، لذا این امکان هم وجود خواهد داشت که بتوان با ایجاد بازار مستقل سوسیالیستی و کاربرد مکانیسم‌های اقتصادی و سیاسی خاص آن، که در اساس و کیفیتاً بسیار متفاوت از نوع بورژوائی آن می‌باشد، اقتصاد آن کشور(ها) را از مدار اقتصاد جهانی سرمایه‌داری خارج نمود، اما در یک انقلاب دموکراتیک نوین پس از تسخیر قدرت سیاسی عملاً شرایط برای انجام چنین کاری وجود نخواهد داشت - به خصوص با نبود یک قطب سوسیالیستی واقعی - و ما در سطح بین‌المللی مجبور خواهیم بود که فعل و انفعالات اقتصادی خود را در بازار سرمایه‌داری جهانی و با توجه به مکانیسم‌های حاکم بر آن به پیش ببریم و رفع این مشکل تا شکل‌گیری پارامترهای فوق و ایجاد شرایط لازم برای به کار بردن مبناها و معیارهای خاص سوسیالیستی در این رابطه، به تعویق خواهد افتاد. لازم به تأکید است که این موضوع در حال حاضر برای ما به منزله‌ی یک خواست استراتژیک ابتدا در زمینه‌ی ایجاد توازن قوای جهانی بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم و در نهایت شکست قطعی آن در عرصه‌ی بین‌المللی و قدم نهادن بشر به دنیای بی‌طبقه‌ی کمونیستی مطرح است و به هیچ وجه نافی مسئله‌ی پیوستگی‌ی جوامع انسانی به یکدیگر نمی‌باشد، چرا که اساساً حل تضاد کار و سرمایه در مقیاس جهانی نه تنها به منزله‌ی پیوستگی‌ی عمیق‌تر، بلکه پیوند همه جانبه و ژرف جامعه‌ی انسانی در گستره‌ی زمین می‌باشد.

☆☆☆☆☆☆☆☆

توضیحات:

- ۱- برگرفته از جزوه‌ی "درباره‌ی مسئله‌ی حل صحیح تضادهای درون خلق" اثر مائو.
- ۲- همان جا، از مائو
- ۳- به نقل از مقاله‌ی "اقتصاد و سیاست در عصر دیکتاتوری پرولتاریا" نوشته‌ی لنین.
- ۴- همان جا، از مائو.

مندرج در نشریه‌ی پیام سیاهکل، ارگان سازمان ۱۹ بهمن، شماره‌ی ۳۴، شهریور ۱۳۹۵